



شیوه استناد به این مقاله: صفوی، زینب (۱۳۹۶) بازنمایی خواندن در آثار یک نویسنده: مطالعه موردی داستان‌های مصطفی مستور. فصلنامه پژوهش‌های خواندن، ۱(۱)، ۸۵-۶۹.

بازنمایی خواندن در آثار یک نویسنده: مطالعه موردی داستان‌های مصطفی مستور

Reading representation in the works of an author: Mostafa Mastor's stories

Zainab, Safavi

زینب صفوی^۱

Abstract

Purpose: The purpose of this article is to represent examples of reading in the works of an Iranian author- Mostafa Mastor- and to study the place of reading and study in his works.

Method: This article is written in a documentary style and in library studies and quotes evidence from the text of the Mastor's stories.

Findings: The way to address the reading subject in the works of Mastor's is in two ways: a direct reference to the reading and the act of reading by characters of the story, and the other is an indirect reference to reading and using the book to advance the story or describe the scene. Each of these two methods is effective in its own right, and it can be said that the author has shown the presence of the book and the importance of "reading" in his works.

Results: The study shows the presence of "book" in the course of Mastor's stories. In

چکیده

هدف: هدف از نگارش این مقاله بیان نمونه‌هایی از مصادیق خواندن در آثار یک نویسنده ایرانی - مصطفی مستور - و بررسی جایگاه خواندن در آثار وی است.

روش: این مقاله به شیوه کتابخانه‌ای و با نقل شواهد از متن داستان‌های نویسنده نگاشته شده است.

یافته‌ها: شیوه پرداختن به مقوله‌ی خواندن در آثار مصطفی مستور به دو صورت نمود می‌یابد: اشاره مستقیم به خواندن و وقوع فعل خواندن میان شخصیت‌های داستان، و دیگری اشاره‌ی غیرمستقیم به خواندن و استفاده از کتاب به منظور پیشبرد داستان و یا توصیف صحنه. هریک از این دو شیوه در جای خود اثربخش بوده و می‌توان گفت نویسنده توانسته حضور کتاب و اهمیت "خواندن" را در آثار خود نشان دهد.

نتایج: حضور عنصر "کتاب" در سیر داستان، علاوه بر

^۱. دانشجوی دکترای علم اطلاعات و دانش‌شناسی دانشگاه الزهراء، safavi2009@gmail.com

addition to reading importance in Mastor's view, that "book" and "reading" are ongoing in life. The stories carry their natural line, without any exaggeration and pretense, and without slogans, narrate the presence of the book in the context of life, as if book and reading is an integral part of life. Therefore, it is not exaggerated if we know Mostafa Mastor as a writer who promotes "reading" with his stories and call him a "reading promoter".

Keywords: Books, Study, Reading, Mostafa Mastor, Persian stories

اینکه حاکی از اهمیت آن در نظر نویسنده است بلکه بدان معناست که "کتاب" و "خواندن" در زندگی جریان دارد. داستان‌ها، خط طبیعی خود را طی می‌کنند و بی‌هیچ مبالغه و تظاهر و به دور از شعارزدگی، حضور کتاب را در بستر زندگی روایت می‌کنند، گویی که کتاب و خواندن جزء لاینفک زندگی است. بنابراین اغراق نیست اگر مصطفی مستور را نویسنده‌ای دانست که با داستان‌های خود "خواندن" را ترویج داده و وی را "مروج خواندن" نامید.

کلیدواژه‌ها: کتاب، مطالعه، خواندن، مصطفی مستور، داستانهای فارسی

مقدمه

در بیان ضرورت و اهمیت "خواندن"، بسیار شنیده و خوانده‌ایم. هر انسانی اگر اهل خواندن و عمل نیز نباشد، دست کم در حد "شعار" بر ضرورت و مزایای بی‌شمار خواندن تأکید می‌کند. پاره‌ای از بزرگان و صاحبان فضل و قلم، به اشارت و کنایت در باب خواندن، ادوات آن (کتاب، مجله، روزنامه) و مکان خواندن (کتابخانه) قلمفرسایی نموده‌اند. برای نمونه می‌توان به این جمله معروف ویکتور هوگو: "برای نبود کردن یک فرهنگ نیازی نیست کتاب‌ها را سوزاند کافست کاری کنید مردم آنها را نخوانند" اشاره کرد. لوئیس بورخس نویسنده، شاعر و ادیب معاصر آرژانتینی، کتابخانه را مامن امن و آرام دانسته و برای توصیف آن کلمه‌ی "بهشت" را بکار می‌برد: "من همیشه این‌طور تصور کرده‌ام که بهشت جایی شبیه یک کتابخانه است" (بهنام، ۱۳۸۷، ص. ۵۴). ادبیات فارسی نیز با برخوردار از غنای تاریخی و فرهنگی و به مدد نویسندگان و شاعران ایرانی بنا به ضرورت و به فراخور موضوع، گریزی بر امر "خواندن" زده است. به منظور نهادینه کردن فرهنگ خواندن در یک جامعه لازم است کلیه نهادها و ارگان‌ها کمر همت بسته و برای تحقق این مهم برنامه‌ریزی کنند. معرفی و تبلیغ کتاب در برنامه‌های تلویزیونی و توسط چهره‌های سرشناس نقش موثری در ترویج خواندن دارد. سؤالی که در اینجا به ذهن می‌رسد این است که اهل قلم اعم از شاعران و نویسندگان چقدر در ترویج خواندن سهمیم بوده و در این امر مؤثر می‌باشند؟ آیا اصحاب قلم در آثار خود به مقوله‌ی خواندن توجه کرده‌اند؟

اشاره به کتاب و خواندن در آثار نویسندگان، شیوه‌ای تبلیغی در ترویج خواندن بوده و نشانگر تأکید آنان بر اهمیت "خواندن" می‌باشد. اصحاب قلم به مدد جادوی قلم خویش به شیوه‌ای هنرمندانه بر اذهان مخاطب نفوذ کرده و بسیاری از عادات و مفاهیم را در ذهن خواننده بارور می‌سازند به گونه‌ای که علاوه بر تأثیرگذاری، کمتر رنگ توصیه و نصیحت به خود می‌گیرد. هدف از نگارش این مقاله بیان نمونه‌هایی از مصادیق خواندن در آثار یک نویسنده ایرانی و اهمیت حضور عنصر کتاب و خواندن در نوشته‌های وی است. در این اثر، نگارنده با مطالعه آثار یک نویسنده ایرانی - مصطفی مستور - به بررسی و تحلیل موضوعی آثار وی با تأکید بر "خواندن" پرداخته است.

مصطفی مستور در سال ۱۳۴۳ در اهواز به دنیا آمد. وی در سال ۱۳۶۷ در رشته‌ی مهندسی عمران از دانشگاه شهید چمران اهواز فارغ‌التحصیل شد و دوره‌ی کارشناسی ارشد را در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی در همان دانشگاه گذراند. مصطفی مستور نخستین داستان خود را با عنوان "دو چشم خانه خیس" در سال ۱۳۶۹ نوشته و در همان سال در مجله‌ی "کیان" به چاپ رساند. وی نخستین کتاب خود را نیز در سال ۱۳۷۷ با عنوان "عشق روی پیاده‌رو" شامل ۱۲ داستان کوتاه به چاپ رساند (ویکی پدیا^۱). از جمله آثار وی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

عشق روی پیاده‌رو (چاپ اول: ۱۳۷۷، نشر کویر)، روی ماه خداوند را ببوس (چاپ اول: ۱۳۷۹، نشر مرکز)، چند روایت معتبر (چاپ اول: ۱۳۸۲، نشر چشمه)، استخوان خوک و دست‌های جذامی (چاپ اول: ۱۳۸۳، نشر چشمه)، من دانای کل هستم (چاپ اول: ۱۳۸۳، نشر ققنوس)، حکایت عشقی بی‌قاف، بی‌شین، بی‌نقطه (چاپ اول: ۱۳۸۴، نشر چشمه)، من گنجشک نیستم (چاپ اول: ۱۳۸۸، نشر مرکز)، تهران در بعد از ظهر (چاپ اول: ۱۳۸۹، نشر چشمه)، سه گزارش کوتاه درباره‌ی نوید و نگار (چاپ اول: ۱۳۹۰، نشر مرکز)، رساله درباره‌ی نادر فارابی (چاپ اول: ۱۳۹۴، نشر چشمه)، بهترین شکل ممکن (چاپ اول: ۱۳۹۵، نشر چشمه)، زیر نور کم: مجموعه‌ی کامل داستان‌های کوتاه ۱۳۷۱-۱۳۹۵ (چاپ اول: ۱۳۹۶، نشر چشمه). آثار مصطفی مستور - بدون استثنا - بارها تجدیدچاپ شده‌اند و خود او نیز اخیراً در نظرسنجی از دانشجویان دانشگاه‌های تهران، یکی از ده نویسنده‌ی محبوب هشتاد سال داستان‌نویسی ایران نام گرفت

۱. بازیابی ۳۰ خرداد ۱۳۹۶، "مصطفی مستور"، از

(سادات شریفی، ۱۳۹۲، ص. ۱۰). همچنین وی برگزیده‌ی "جشنواره‌ی قلم زرین" برای رمان روی ماه خداوند را بیوس و برگزیده‌ی "جایزه‌ی ادبی اصفهان" برای رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی و برنده‌ی لوح تقدیر از نخستین مسابقه‌ی داستان‌نویسی صادق هدایت می‌باشد. علت انتخاب آثار این نویسنده علاوه بر موارد یاد شده، علاقه‌ی شخصی نگارنده به درون‌مایه و شیوه‌ی داستان‌پردازی مستور بوده است. بسیاری از داستان‌های او در فضایی واقعی رخ می‌دهد و برای خواننده درک فضا و موقعیت روایت داستان، قابل لمس و محسوس است. آثار مصطفی مستور اغلب از نظر تعداد صفحات کم حجم بوده و به‌ندرت به بالای صد صفحه می‌رسد، بنابراین برای خوانندگان کم‌حوصله که تمایلی به خواندن رمان‌های طولانی و کسالت‌آور ندارند، قابل توجه است. درون‌مایه آثار وی، مسائل عادی و روزمره‌ی زندگی است که معمولاً هر شخص با آن دست به‌گریبان بوده و نویسنده برای روایت داستان، به بیان موضوعات دور از دسترس، تخیلی و فانتزی نمی‌پردازد. مریم حسینیان -داستان‌نویس و منتقد- معتقد است خواننده با خواندن داستان‌های این نویسنده با آینه‌ای از زندگی و روزگار خود روبرو می‌شود (روزنامه خراسان، ۱۳۹۰، ص. ۷). در پس‌آغاز این موضوعات، عشق زمینی به شیوه‌ای هنرمندانه دستمایه‌ی خلق اثر داستانی شده است. نویسنده در آثارش از الفاظ پرطمطراق و دلفریب استفاده نمی‌کند، بلکه برعکس از واژه‌های مردم‌کوچه و بازار که گاهی رنگ‌فحش و ناسزا به خود می‌گیرد بهره‌گرفته است. شاید به همین دلیل است که آثار مستور از تفاخر و زرق و برق زندگی خالی می‌باشد. داستان‌هایی که گویی از دل جامعه و مردم‌کوچه و بازار برآمده همراه با بیان توصیفات دقیق و ذکر جزئیات رویدادها، لذت خواندن آثار این نویسنده را دوچندان می‌کند. حضور "کتاب" در روایت جریان‌های عادی زندگی در آثار مستور نشان از اهمیت آن در زندگی روزمره دارد. داستان‌های مستور به شیوه‌ای خطی و آرام روایت می‌شود و بدون هیچ شعارزدگی نشان می‌دهد که "خواندن" در فضای داستان و در بین شخصیت‌های داستانی جریان دارد. آثار مصطفی مستور از جنبه‌های مختلف توسط محققان بررسی شده و کتاب‌ها، مقالات و پایان‌نامه‌های متعددی با محوریت آثار وی نگاشته شده است. به اعتقاد عباس‌پور (۱۳۹۲، ب) مستور بسیاری از شخصیت‌های داستان‌های خود را از طبقات تحصیل‌کرده و روشنفکر جامعه انتخاب می‌کند، کسانی که به شکلی چاره‌ناپذیر با کتاب و خواندن عجین بوده و همین نکته باعث شده تا هرچه بیشتر از دیگر افراد جامعه و به‌ویژه نزدیکان خود دور شوند. با توجه به موارد گفته شده و با عنایت به محبوبیت نویسنده‌ی صاحب‌سبکی چون مستور، در این اثر سعی شد جایگاه خواندن در آثار وی بررسی گردد و به این سوال

پاسخ داده شود که آیا می‌توان ردپایی از پرداختن به مقوله‌ی خواندن را در آثار این نویسنده‌ی صاحب‌نام یافت؟

در این مقاله، از میان آثار متعدد مصطفی مستور، ۵ اثر وی (من گنجشک نیستم، عشق روی پیاده‌رو، استخوان خوک و دست‌های جذامی، تهران در بعد از ظهر، چند روایت معتبر) به صورت تصادفی و برحسب دسترس‌پذیری انتخاب و بخش‌هایی از داستان که در آن نویسنده به خواندن اشاره دارد به عنوان نمونه ذکر شده است. این مقاله به شیوه‌ی کتابخانه‌ای و با نقل شواهد از متن داستان‌های مستور نگاشته شده است.

پیشینه

نعیمی (۱۳۸۵) معتقد است مصطفی مستور در داستان‌هایش به سه شکل ظاهر می‌شود:

الف. مستور سخنران: داستان در این مواقع برای نویسنده تبدیل به تریبون می‌شود تا او به این بهانه حرف‌هایش را بزند و چون این حرف‌ها در همه‌ی داستان‌ها مدام تکرار می‌شود به آن حالت زیاده‌گویی و پرحرفی داده است. نمونه‌ی عینی آن داستان "حکایت عشقی بی‌قاف، بی‌شین، بی‌نقطه" است. ساخت داستان بر چتروم بنا شده است. درونمایه‌ی داستان، همان عشق است با همان نگاه ایده‌آلیستی به عشق. جملات همان‌هایی هستند که در داستان‌های دیگر هم تکرار شده‌اند. امیر (هستی) عاشق تمام عناصری است که با مهرآه در ارتباط هستند، مثل تمام داستان‌های دیگرش. همین مستور سخنران در رمان "استخوان خوک و دست‌های جذامی" در شخصیت دانیال ریخته می‌شود. این میل افراطی نویسنده به حرف زدن در مجموعه‌ی داستان "چند روایت معتبر"، خود را به صورت پیش‌داستان یا مقدمه‌هایی داستانی بر سر هر داستان نشان می‌دهد که با همه‌ی زیبایی رماتیک‌شان نشانه‌های پرحرفی و زیاده‌گویی هستند.

ب. مستور فیلسوف: البته نه فیلسوف به معنای دیوید سلینجری‌اش و نه فیلسوف به معنای تفکر فلسفی، زیرا بیشتر از آن که دغدغه‌های فلسفی باشند، دغدغه‌های مذهبی هستند. در "روی ماه خداوند را ببوس" غلبه‌ی مستور فیلسوف بر مستور داستان‌نویس کاملاً مشخص و مشهود است. اما پس از این اثر مستور می‌کوشد تا این دغدغه را به تصرف داستان درآورد. اما حجم دغدغه‌های دینی آن‌چنان بزرگ می‌شود و

شتاب می‌گیرد که چهارچوب داستان را ویران می‌کند. مستور فیلسوف در اکثر داستان‌هایش حضور دارد: "چند روایت معتبر درباره‌ی کشتن" و باز دانیال در رمان "استخوان خوگ و دست‌های جذامی"، "مردی که تا پیشانی در اندوه فرو رفت"، "چند روایت معتبر درباره‌ی خداوند"، "کیفیت تکوین فعل خداوند" و ... دغدغه‌ی متافیزیک دینی بر فیزیک داستان غلبه می‌کند. آنچه راوی در داستان "چند روایت معتبر درباره‌ی کشتن" در مورد کشتن "الیاس" می‌گوید، به اعتباری در مورد نویسنده صدق می‌کند.

پ. مستور داستان‌نویس: در برخی داستان‌ها مستور به گونه‌ی تمام‌قد داستان‌نویس می‌شود. دیگر اثری از مستور سخنران و مستور فیلسوف نیست. داستان حضور عریان نویسنده را به صفر می‌رساند و او را از خودش حذف می‌کند. با این عمل درجه‌ی هولناکی و تکان‌دهندگی داستان افزایش می‌یابد. عالی‌ترین تجسم این وضعیت داستانی در صحنه‌ی قتل عباس در رمان "استخوان خوگ و دست‌های جذامی" پدید می‌آید. مستور در داستان‌های "چند روایت معتبر درباره‌ی اندوه" و "من دانای کل هستم" و رمان "استخوان خوگ و دست‌های جذامی" کاملاً در هیئت داستان‌نویس ظاهر می‌شود و نگاه صوفیانه‌ی خود به داستان را به دورترین لایه‌های داستان پرتاب می‌کند تا فقط در غیب داستان حضور داشته باشد. مسلم است که آثار مستور داستان‌نویس می‌تواند غنی‌ترین و هنرمندانه‌ترین داستان‌های این نویسنده باشد نه آثار مستور فیلسوف یا مستور سخنران.

کشاوری (۱۳۸۷) در چهارمین جلسه از سلسله نشست‌های نقد کتاب در شیراز که به بررسی آثار مصطفی مستور اختصاص داشت شخصیت‌های داستانی مستور را اندوه‌زده خوانده و معتقد است گویی این آدم‌ها از بهشت اولیه رانده شده و مدام در پی مبدأ خود هستند، که در واقع این‌ها بن‌مایه‌های اندیشه‌های دینی هستند. این‌ها می‌توانند بن‌مایه‌های خوبی برای نوشتن باشند و نویسندگان مطرحی هم مثل گراهام گرین از آن سود جسته‌اند؛ اما در عین حال، تکنیک‌ها و شگردهای داستان‌نویسی پالایش شده و مقبول عام در کارشان رعایت شده است. کشاوری خوش‌خوآن بودن داستان‌های مستور را از دلایل اقبال مخاطبان به آثار او می‌داند. به اعتقاد او هم‌سویی موضوع داستان‌ها در نوع نگاه به جهان با طیفی از خوانندگان، باعث می‌شود خوانندگان با شخصیت‌های داستان همذات‌پنداری کنند (خبرگزاری دانشجویان ایران "ایسنا" ۱).

از نگاه عباس‌پور (۱۳۹۲، الف) مستور با فرا رفتن از کلیات و پرداختن به جزئیاتی که خمیرمایه‌ی اصلی زندگی را تشکیل می‌دهند تا حدی از معناگرایی نسبی خود در "روی ماه خداوند را ببوس" فاصله گرفته و یک گام دیگر به تئوری‌های هنر مدرن نزدیک شده است و این، یعنی پرداختن به لحظه‌های ساده

و به ظاهر کم‌اهمیت زندگی، همان چیزی است که در داستان‌نویسی معاصر ما کمتر به آن توجه شده است؛ جزئیاتی مثل توجه به دو کلمه‌ی "ياهو" روی شل‌گیرهای لاستیک‌های عقب کامیون (روی ماه خداوند را ببوس)، شمارش دندان‌های سیب توسط نازنین در داستان مصایب چند چاه عمیق (چند روایت معتبر)، چیدن مویی ناهمسو با بقیه‌ی موها توسط سیمین در آینه‌ی آسانسور (استخوان خوک و دست‌های جذامی)، و بالاخره جدا کردن قاچ‌های گوجه‌فرنگی از لای ساندویچ توسط بنیامین در داستان آن مرد داس دارد (عشق روی پیاده‌رو) و لحظه‌هایی از این دست که در جای‌جای آثار مستور پخش شده‌اند و برای همیشه در ذهن خواننده باقی می‌مانند.

علایی (۱۳۹۲) کلیدی‌ترین عنصر مشترک در قصه‌های مستور را عشق می‌داند. عشق در آدم‌های قصه، ابتدا به شکلی کاملاً زمینی تجلی می‌یابد. این عشق، آرام‌آرام از قالب زمینی خود بیرون می‌زند و در روح شخصیت‌ها سرریز می‌شود. آن‌گاه عشق تمام روح قهرمان قصه را درمی‌نوردد و او را به نقطه‌ای می‌رساند که هویت خویش را در وجود معشوق می‌شناسد.

به اعتقاد نویسنده‌ی این سطور، از ویژگی‌های آثار مستور می‌توان به نگاه خاص و متفاوت وی به زندگی و فلسفه‌ی آن اشاره کرد. و شاید به دلیل همین نگاه خاص است که آثار وی رنگ فلسفی به خود می‌گیرد. تنهایی عمیق انسان‌ها و جدایی از خویشتن خویش از آن رو آثار مستور را اندوه‌زده کرده است که وی رنج زیستن را درک می‌کند. و به راستی چه چیز جز عشق می‌تواند مرهمی بر رنج انسان‌ها باشد؟ دقت‌نظر و باریک‌بینی مستور موجب شده مفاهیم بنیادی که در روزمرگی‌های زندگی گم شده در قالب اثری هنری بیان شود. با این اوصاف، هدف از نوشته‌ی حاضر، بررسی مفاهیم زیربنایی هستی در آثار مستور نیست، بلکه این نوشته می‌کوشد توجه خواننده را به مفاهیم مغفول دیگری همچون "مطالعه" و "خواندن" معطوف سازد.

مروری بر داستان‌های مصطفی مستور:

من گنجشک نیستم

داستان این کتاب در مورد ابراهیم، مردی است که به دنبال از دست دادن فرزند و همسر خود (افسانه)، بر اثر ترس از مرگ در آسایشگاه روانی بستری شده است. در ابتدای داستان، نحوه‌ی آشنایی ابراهیم با افسانه روایت می‌شود که در کتابخانه‌ی دانشکده اتفاق افتاده است: دو سال پیش با هم ازدواج کردیم. توی دانشکده با هم آشنا شدیم. یعنی توی کتابخانه‌ی دانشکده (مستور، ۱۳۹۱، ص. ۱۱).

ما - من و افسانه - باید خیلی خوش‌شانس باشیم که از میان این همه سال، این همه شهر، این همه دانشگاه، این همه کتابخانه، این همه افسانه، این همه ابراهیم، درست در بعدازظهر پاییزی یکی از چهارشنبه‌های هزار و سیصد و هشتاد خورشیدی در کتابخانه‌ای از دانشکده‌ای از شهری در شرق این کره - ی خاکی با هم مواجه شدیم و بعد عاشق هم شدیم تا فکر کنیم ما خوشبخت‌ترین زوج دنیا هستیم و برای هم ساخته شده‌ایم و نیمه‌ی گمشده‌ی هم هستیم و بعد ازدواج کنیم (همان، ص. ۱۲). در ادامه نیز نویسنده از کتاب، کتابخانه و خواندن در حین روایت داستان بهره گرفته است که در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

تلفن زنگ می‌زند و من به سمت عسلی گوشه‌ی هال می‌روم. روی عسلی، کنار تلفن، کتابی هست که به پشت افتاده و روی جلد آن پیدا نیست. دوهفته‌ی پیش آن را از کتابخانه‌ی اینجا گرفته‌ام. اما هنوز تمامش نکرده‌ام (همان، ص. ۲۰).

وقتی افسانه باردار بود این کتاب - زایمان بدون درد - را می‌خواند. برای همین آن را از کتابخانه گرفته‌ام. می‌خواهم به یاد افسانه باشم (همان، ص. ۲۱).

توی آپارتمان دانیال جای سوزن انداختن نیست. بس که کتاب و مجله و روزنامه روی زمین ریخته است. توی اتاق خوابش، انگار تخت‌خواب یک نفره‌اش را کتاب‌ها و روزنامه‌ها و مجله‌ها محاصره کرده‌اند. توی کتابخانه‌ی چوبی‌اش، روی آن، زیر تخت‌خواب، روی تخت‌خواب، روی صندلی‌اش، زیر صندلی‌اش، روی میز، زیر میز و همه جا پر است از کتاب و نوار و مجله و روزنامه. ... می‌نشینم و به ستونی - از کتاب‌ها که گوشه‌ی اتاقش تا نزدیکی سقف بالا رفته است نگاه می‌کنم (همان، ص. ۲۷).

چراغ مطالعه را روی میز تحریر کوچکش جابه‌جا می‌کنم تا به اندازه‌ی مستطیل کوچکی جا برای سینی باز می‌شود. می‌گویم: اینجا که جا برای نفس کشیدن هم نیست. کتابخونه‌ی اینجا کم کتاب داشت که رفتی این همه کتاب خریدی؟ خونه‌س یا انبار کتاب؟ (همان، ص. ۲۸).

به ردیفی از کتاب‌ها که زیر میز تحریرش ستون شده‌اند نگاه می‌کنم: مبانی فیزیک فلسفی / دین و جهانی‌شدن / مهندسی ژنتیک / زایمان ترس ندارد / تاریخچه‌ی منظومه‌ی شمسی / برادران کارامازوف / اصول باغبانی / مثنوی معنوی / از بودا تا مسیح (همان، ص. ۲۸).

انگار سند ارزشمندی را پیدا کرده باشد کتابی را با احتیاط از لای بقیه‌ی کتاب‌ها بیرون می‌کشد. ستون کتاب لحظه‌ای می‌لرزد و باز آرام می‌شود. کتاب را تا نزدیک چشم‌هاش جلو می‌برد و زل می‌زند به آن (همان، ص. ۳۱).

از لابه‌لای کتاب‌ها برمی‌گردم و کنار او روی صندلی می‌نشینم (همان، ص. ۳۲). هنوز تکان نخورده‌ام که صدای گوش‌خراش هواپیمایی می‌پیچد توی ساختمان و از ارتعاش صداش، کتاب‌های کنج اتاق تکان می‌خورند و می‌لرزند تا ستون کتاب، انگار ساختمانی مرتفع که زلزله یا انفجار مهیبی آن را سست کرده باشد، می‌لرزد و بعد، گویی با حرکت آهسته فیلمبرداری شده باشد، فرو می‌ریزد (همان، ص. ۳۳).

سرم را از توی کتاب بلند می‌کنم و زل می‌زنم به مرد چاق و نیمه‌مستی که موهای جلو سرش ریخته‌اند. ... کتاب را برمی‌دارم و دقایقی با دقت به عکس روی جلد آن نگاه می‌کنم (همان، ص. ۷۸). من برای اینکه بیشتر گیج نشوم، کتاب را از روی میز برمی‌دارم و تندتند ورق می‌زنم (همان، ص. ۷۹).

عشق روی پیاده‌رو

این کتاب حاوی ۱۲ داستان کوتاه است که درون‌مایه‌ی همه‌ی آنها "عشق" می‌باشد: از عشق‌های اومانستی و آرمان‌گرا در نخستین داستان‌های مجموعه تا عشقی متکثر و متن‌محور در داستان پایانی. تلقی راوی از عشق در این مجموعه بسیار نزدیک به سنت بازنمایی عشق در ادبیات فارسی است؛ اما بین خطوط، این عشق تصادفی، روایتی، نشانه‌ای، متکثر و همواره در حال ساخته‌شدن است (نجومیان، ۱۳۹۱، ص. ۱۱۶).

بخشی از متن داستان‌های این مجموعه که در آن به کتاب و خواندن اشاره شده در زیر آمده است:

بنزین در گلوی باک‌های تشنه می‌ریختم و پول می‌گرفتم. نه هزار و هفتصد و چهل و شش تومان دستمزد می‌گرفتم که تقریباً تمامش صرف خرید کتاب و مجله می‌شد. جیب‌هایم همیشه خالی بود. ولع یا مرض خواندن داشتم (مستور، ۱۳۸۹، ص. ۵۱).

بی‌کاری و گرسنگی هنوز رهایم نکرده بود. به سفارش یکی از بستگانم در یک کتابفروشی کار پیدا کردم. اوایل فقط کتاب‌ها را در قفسه‌ها و یا ویتترین می‌چیدم. شیشه‌ها را تمیز می‌کردم و زمین را جارو می‌زدم. کم‌کم حسام‌خان - صاحب فروشگاه - اجازه داد که - کتاب هم به دست مشتری‌ها بدهم. شب‌ها به خانه نمی‌رفتم و در انبار فروشگاه می‌خوابیدم. تا دیروقت کتاب می‌خواندم و به جای حقوق، یک کارتن کتاب می‌گرفتم. ... عشق دیوانه‌وار به کتاب حتی گرسنگی را از یاد برده بود (همان، ص. ۵۳-۵۴).

استخوان خوک و دست‌های جدایی

در این کتاب روایتی از ۵ زندگی مختلف از افرادی که در یک مجتمع مسکونی زندگی می‌کنند بیان شده است. "خواندن" در این اثر این گونه نمود یافته است:

اتاق دانیال چیزی بود شبیه به هم‌ریخته‌ترین انبار کتابی که می‌شد تصور کرد. جابه‌جای اتاق، ستون‌های کج و کوله‌ای از کتاب تا نزدیکی سقف بالا رفته بود. روی زمین گله‌به‌گله روزنامه و مجله ریخته بود (مستور، ۱۳۸۹، ص. ۲۲).

محسن کتابی را که توی دستش بود روی صندلی گذاشت و کلاه پشمی دُرنا را درآورد (همان، ص. ۲۵).

توی یک دست دکتر محسن سپهر، کیسه‌های میوه بود و توی دست دیگرش کتاب و مجله و روزنامه (همان، ص. ۳۰-۳۱).

از لابه‌لای کتاب‌های ریخته شده روی فرش گذشت و نشست لبه‌ی تخت‌خواب. زل زد به ستون‌های کتاب‌ها که تا نزدیکی سقف بالا رفته بودند. ... گوشه‌ی یکی از کتاب‌ها را که از لای بقیه بیرون زده بود گرفت و کشید. ستون کتاب‌ها تکانی خورد و لرزید، اما نریخت (همان، ص. ۳۷-۳۸).

اگه کتاب‌ها رو نمی‌خوای ببر جلو دانشگاه بفروش شون. لابد چهار تا آدم دیوونه مثل خودت هستند که اونها رو بخرند. توی اون اتاق دیگه جای سوزن انداختن نیست (همان، ص. ۳۸).

شاید فردا شب او مدم. قراره امروز سی تا از کتاب‌هام رو به کتابفروشی بخره. اگه خرید، فردا شب حتما می‌آم (همان، ص. ۴۴).

افسانه کتاب *An Introduction To Blood's Cancer* را که می‌خواند بست و آن را گذاشت روی پاتختی (همان، ص. ۵۱).

پایین نامه به جای امضا نوشت: "حامد، شیفته‌ی مهناز و نگار". نامه را گذاشت توی پاکت. پاکت را گذاشت توی گنجهی کتابخانه (همان، ص. ۶۵).

طرف، کتاب‌ها رو نخريد، اما عوضش شعری که درباره‌ات گفته بودم، امروز توی روزنامه چاپ شده (همان، ص. ۶۹).

پاکت نامه‌ای را توی گنجهی کتابخانه پیدا کرد (همان، ص. ۷۹).

[دانیال] کتابی از لابه‌لای کتاب‌هایی که روی زمین ریخته شده بود، برداشت و تندتند ورق زد. صدایش به میزان قابل توجهی آرام و گرفته شده بود (همان، ص. ۷۹).

صفحه‌ای را که می‌خواست پیدا کرد، اما گویی رغبتش را برای خواندن از دست داده باشد، کتاب را پرت کرد گوشه‌ی اتاق (همان، ص. ۸۰).

تهران در بعد از ظهر

این کتاب حاوی ۶ داستان کوتاه از نویسنده‌ی آن است که در بعد از ظهری در تهران اتفاق می‌افتند. در اینجا نیز همانند دیگر آثار مستور ردپایی از "کتاب" و "خواندن" دیده می‌شود.

عبدی روی میز خم شد و پیشانی‌اش را تا نزدیکی پیشانی مرد جلو برد و بعد انگار بخواهد راز نگویی را فاش کند آهسته، خیلی آهسته، گفت: "توی یه کتاب خوندم بهترین راه برای نجات پیدا کردن اینه که هیولای این‌جا رو کشت. توی همون کتاب نوشته بود راه‌های زیادی برای این کار وجود نداره چون این هیولای لامسب رو نمی‌شه به راحتی از بین برد (مستور، ۱۳۹۰، ص. ۳۷).

پیاده که شدیم سوفیا رفت توی یک کتابفروشی و من تندتند شعر کوتاهی نوشتم به اسم دختری با ساعت مچی صفحه‌ی بزرگ و بعد ایستادم و ایستادم و آن‌قدر ایستادم تا مطمئن شدم نمی‌توانم کاغذ را به او بدهم (همان، ص. ۴۸).

سیگارش را تکاند روی جلد تذکره‌الشعرا و دود غلیظی از بینی‌اش بیرون داد (همان، ص. ۵۲).

چیزی را از روی زبانش پاک کرد و گفت: "توی یه کتاب خوندم بدترین کار تو دنیا اینه که عادت-هات رو ترک کنی، چون تبدیل می‌شی به کسی که دیگه نمی‌شناسیش (همان، ص. ۵۲).

یادداشتی به همراه نشانی خوابگاه و شماره تلفنم گذاشتم لای کتاب "صد هایکو مدرن" و برایش فرستادم (همان، ص. ۵۵).

جلو ورودی اصلی دانشگاه ایستاده بودیم. من از کتابخانه‌ی دانشکده برمی‌گشتم و کتاب‌های زیادی توی دستم بود (همان، ص. ۵۵).

داشتم وسط دانشگاه به همه‌ی فکرهای مبهمی که مثل توده‌ای کرم توی سرم وول می‌خوردند، با همه‌ی حس‌هایی که لحظه‌به‌لحظه تغییر جهت می‌دادند و همزمان قوی‌تر می‌شدند، با همه‌ی کتاب‌های توی دستم، همه‌ی شعرهای عاشقانه توی سرم و هزار چیز دیگر سر می‌خوردم و فرو می‌رفتم در اعماق دختری بی‌نهایت ساده و روشن که عینکی با قاب سبز روی چشم‌هایش بود (همان، ص. ۵۶).

گفت نامه را گذاشته است لای مثنوی نیکلسون. بعد شروع کرد به گفتن چیزهایی درباره‌ی تفاوت دخترهای گربه‌ای با دخترهای اردکی و خرگوشی که تلفن را قطع کردم و از روی تخت پریدم پایین و رفتم سمت قفسه‌ی کتاب‌های گوشه‌ی اتاق و جلو کتاب‌ها ایستادم و دنبال کتابی گشتم که لابه‌لای صفحات آن تکه کاغذی بود که می‌توانست مرا خوشبخت کند. ... باز کردن کتاب و خواندن نامه، انگار شیرجه زدن با چشمان بسته در استخری بود که نمی‌دانستی آبی در آن هست یا نه (همان، ص. ۵۸).

داشت می‌گفت: "گند بزنند به پیتزا پرونی و مرغ کنتاکی و پپسی" که کفشش پرت شد سمت قفسه-ی کتاب‌ها (همان، ص. ۵۹).

کفشی که نیمه‌شب پرت شده بود طرف کتاب‌ها افتاده بود روی دوره‌ی هشت جلدی "تاریخ ادبیات ایران" که گوشه‌ی اتاق روی زمین گذاشته بودیم (همان، ص. ۶۰).

چند روایت معتبر

مجموعه‌ی ۷ داستان کوتاه محتوای کتاب "چند روایت معتبر" را تشکیل می‌دهد. بخش‌هایی از این داستان:

عصر، سایه کتاب‌های بهم ریخته‌ی کسری را توی قفسه‌ی کتابخانه‌اش چید. ... سایه به یکی از کتاب‌ها فوت کرد. غبار برخاسته از آن در اتاق پیچید و سایه سرفه‌اش گرفت (مستور، ۱۳۸۲، ص. ۲۰). کسری کتاب شعر کودکان می‌خواند: "پاییزه و پاییزه / برگ درخت می‌ریزه / تپلی با حال خسته / زیر درخت نشسته (همان، ص. ۲۱).

یوسف کتاب را تندتند ورق زد تا شعر را پیدا کند. پرسید: "شما این کتاب رو قبلا دیدین؟ (همان، ص. ۶۷).

راستش را بخواهید علت نوشتن این نامه درخواست کتابی است که امیدوارم آن را در کتابخانه‌ی شخصی‌تان داشته باشید (همان، ص. ۸۲۹).

مدت‌ها بود داستان‌های سالینجر را نخوانده بودم و پرسش‌های شما علاقمندم کرد تا نسخه‌ای از آن را از کتابخانه‌ی ملی بگیرم و داستان‌های آن را یکبار دیگر بخوانم (همان، ص. ۸۳).

سعی کردم فراموش کنم. سعی کردم سرم را بگذارم توی کتاب و روزنامه تا همه‌ی آن چند ساعت لعنتی که انگار توی کله‌ام یخ‌زده بود، فراموش شود. اما نشد (همان، ص. ۸۸).

تحلیل

در یک نگاه کلی می‌توان گفت مستور در آثار خود به دو شکل به "کتاب" و مقوله‌ی "خواندن" اشاره کرده است:

۱. اشاره‌ی مستقیم به مقوله‌ی خواندن و وقوع فعل خواندن توسط شخصیت‌های داستان. برای نمونه: تقریباً تمامش - دستمزد - صرف خرید کتاب و مجله می‌شد. جیب‌هایم همیشه خالی بود. ولع یا مرض خواندن داشتم (عشق روی پیاده‌رو).

وقتی افسانه باردار بود این کتاب - زایمان بدون درد - را می‌خواند (من گنجشک نیستم). افسانه کتاب *An Introduction To Blood's Cancer* را که می‌خواند بست و آن را گذاشت روی پاتختی (استخوان خوک و دست‌های جذامی).

توی یه کتاب خوندم بهترین راه برای نجات پیدا کردن اینه که هیولای این‌جا رو کشت (تهران در بعداز ظهر).

تو یه کتاب خوندم بدترین کار تو دنیا اینه که عادت‌هات رو ترک کنی، چون تبدیل می‌شی به کسی که دیگه نمی‌شناسیش (تهران در بعداز ظهر).

مدت‌ها بود داستان‌های سالینجر را نخوانده بودم و پرسش‌های شما علاقمندم کرد تا نسخه‌ای از آن را از کتابخانه‌ی ملی بگیرم و داستان‌های آن را یکبار دیگر بخوانم (چند روایت معتبر).

۲. اشاره‌ی غیرمستقیم به خواندن و استفاده از کتاب به‌منظور کمک به پیشبرد داستان و یا توصیف صحنه:

نامه را گذاشت توی پاکت. پاکت را گذاشت توی گنج‌های کتابخانه (استخوان خوک و دست‌های جذامی).

اتاق دانیال چیزی بود شبیه به هم‌ریخته‌ترین انبار کتابی که می‌شد تصور کرد. جابه‌جای اتاق، ستون‌های کج و کوله‌ای از کتاب تا نزدیکی سقف بالا رفته بود. روی زمین گله‌به‌گله روزنامه و مجله ریخته بود (استخوان خوک و دست‌های جذامی).

یادداشتی به همراه نشانی خوابگاه و شماره تلفنم گذاشتم لای کتاب "صد هایکو مدرن" و برایش فرستادم (تهران در بعداز ظهر).

دنبال کتابی گشتم که لابه‌لای صفحات آن تکه کاغذی بود که می‌توانست مرا خوشبخت کند (تهران در بعداز ظهر).

توی آپارتمان دانیال جای سوزن انداختن نیست. بس که کتاب و مجله و روزنامه روی زمین ریخته است. توی اتاق خوابش، انگار تخت‌خواب یک نفره‌اش را کتاب‌ها و روزنامه‌ها و مجله‌ها محاصره کرده‌اند. توی کتابخانه‌ی چوبی‌اش، روی آن، زیر تخت‌خواب، روی تخت‌خواب، روی صندلی‌اش، زیر صندلی‌اش، روی میز، زیر میز و همه جا پر است از کتاب و نوار و مجله و روزنامه. ... می‌نشیم و به ستونی - از کتاب‌ها که گوشه‌ی اتاقش تا نزدیکی سقف بالا رفته است نگاه می‌کنم (من گنجشک نیستم). یوسف کتاب را تندتند ورق زد تا شعر را پیدا کند. پرسید: "شما این کتاب رو قبلا دیدین؟ (چند روایت معتبر).

هریک از این دو شیوه در جای خود اثربخش بوده و می‌توان گفت نویسنده توانسته حضور کتاب و اهمیت "خواندن" را در آثار خود نشان دهد.

بحث و نتیجه‌گیری

امروزه روش‌های مختلفی برای ترویج خواندن وجود دارد. از معرفی کتاب توسط کتابدار کتابخانه و تبلیغ تلویزیونی تا شیوه‌های نوین ترویج و عضویت در کانال‌ها و گروه‌های کتاب‌خوانی. فارغ از تنوع هر یک از روش‌ها، همه‌ی آنها بر یک امر پای می‌فشارد و آن این است که فعل "خواندن" اتفاق افتد. اشارت‌های خواندن در آثار نویسندگان و صاحب‌قلمان نیز نمود یافته و خود به ابزاری برای ترویج و تبلیغ خواندن بدل گشته است. مصطفی مستور نویسنده‌ای است که از عمق جان می‌نویسد. بی‌آنکه با کلمات بازی کند و در دام الفاظ پرطمطراق افتد و یا در جستجوی موضوعات فانتزی و تخیلی در اوهام و

آرزوهای محال فرو رود، واقعیات زندگی را روی کاغذ می‌آورد. نعیمی (۱۳۸۵، ص. ۱۸) در تحلیل خود از داستان‌های وی بیان می‌دارد که "خدا، زن و اندوه"، ارکان داستان‌های مستور را شکل می‌دهد. اگر نگاهی موشکافانه به آثار مستور داشته باشیم می‌توانیم پا را فراتر گذاشته و بن‌مایه‌های موضوعی دیگری را در آثار وی بیابیم. به نظر می‌رسد این امر وابسته به حیطه‌ی موضوعی و تخصص محققان بوده و مصداق این جمله‌ی "هر کسی از ظن خود شد یار من" می‌باشد. بدین معنا که ممکن است یک مورخ به دنبال ارکان تاریخی، یک سیاستمدار به دنبال رگه‌های سیاسی و یک کتابخوان یا کتابدار به دنبال بن‌مایه‌های فرهنگی و دلالت‌های خواندن در آثار یک نویسنده باشد. از دیدگاه علم اطلاعات و دانش‌شناسی که با اطلاعات سروکار دارد داستان‌های مصطفی مستور از اشارات و دلالت‌های خواندن فراوان بهره برده است. "خواندن"، "کتاب"، و "کتابخانه" واژه‌هایی است که به صراحت در نوشته‌های مستور دیده می‌شود. مصطفی مستور در کتاب **من گنجشک نیستم** نشان می‌دهد که کتابخانه‌ی دانشکده یادآور خاطره‌ی شیرین آشنایی و ازدواج شخصیت داستان (ابراهیم) با همسر خود (افسانه) است. ابراهیم عاشق افسانه است و کتاب، یاد افسانه را برای ابراهیم زنده می‌کند. در اینجا لذت خواندن با عشق به معشوق زمینی درهم آمیخته و خاطره‌ی خوشی از مطالعه را در ذهن ابراهیم به‌جای گذاشته است. در سراسر این کتاب، دیگر شخصیت‌های داستان نیز با کتاب مانوس بوده و گویی در خلوت خود آرامش را در کتاب می‌جویند. جمله‌ی "عشق دیوانه‌وار به کتاب حتی گرسنگی را از یاد برده بود" به خوبی عشق به خواندن را در شخصیت کتاب **عشق روی پیاده‌رو** نشان می‌دهد. مستور با عبارت "توی یک دست دکتر محسن سپهر، کیسه‌های میوه بود و توی دست دیگرش کتاب و مجله و روزنامه" در کتاب **استخوان خوک و دست‌های جنای** نشان داده است که کتاب و مجله در سبد خرید روزانه‌ی دکتر سپهر جای دارد. نویسنده در این کتاب با جمله‌ی "افسانه کتاب *An Introduction To Blood's Cancer* را که می‌خواند..."، نقش آگاهی‌بخشی کتاب را در دادن اطلاعات در مورد سرطان به مادری که فرزندش دچار این بیماری است نشان می‌دهد. شکل‌گیری رابطه‌ای عاشقانه با معشوقی زمینی ضمن امانت گرفتن کتاب و پرسش و پاسخ از نویسنده‌ی آن در **چند روایت معتبر**، نقش کتاب را در شکل‌گیری معجزه‌ی عشق در روند طبیعی زندگی می‌رساند. کتابخوان بودن شخصیت‌های داستان به وضوح در **تهران در بعد از ظهر** دیده می‌شود بطوری که مطالب خوانده شده‌ی هر یک از شخصیتها در قالب نقل‌قول از زبان خود آنها در بخش‌های مختلف داستان آمده است.

همانطور که گفته شد بن‌مایه‌ی اغلب آثار مستور، عشق زمینی است و گاهی "کتاب" تداعی‌گر خاطره‌ای از معشوق است. موقعیت، حوادث و شخصیت‌های داستان‌های مستور برای خواننده آشنا است و می‌توان گفت داستان‌های وی از دل جامعه برخاسته‌اند و نوعی روح زندگی در آنها نهفته است. حضور عنصر "کتاب" در سیر داستان، علاوه بر اینکه نشان از اهمیت آن در نظر نویسنده است بدان معناست که "کتاب" و "خواندن" در زندگی جای دارد. به‌نظر می‌رسد قصد مصطفی مستور از عباراتی نظیر "سایه به یکی از کتاب‌ها فوت کرد. غبار برخاسته از آن در اتاق پیچید و سایه سرفه‌اش گرفت" که در داستان **چند روایت معتبر** ذکر شده اشاره‌ی تلویحی به این امر است که کتاب‌ها باید خوانده شود و مستور به شیوه‌ای هنرمندانه به معضلی به نام "نخواندن" اشاره کرده است. داستان‌ها، خط طبیعی خود را طی می‌کنند و بی‌هیچ مبالغه و تظاهر و به دور از شعارزدگی، حضور کتاب را در بستر زندگی روایت می‌کنند، گویی که کتاب و خواندن جزء لاینفک زندگی است. بنابراین اغراق نیست اگر مصطفی مستور را نویسنده‌ای دانست که با داستان‌های خود "خواندن" را ترویج داده و وی را "مروج خواندن" نامید.

منابع

- بهنام، ایوب (۱۳۸۷). در ستایش کتاب: شامل سخنان بزرگان، مشاهیر، شاعران و نوابغ جهان. تهران: چاپار.
- در نشست نقد و بررسی داستان در مشهد مطرح شد: مصطفی مستور: فروش زیاد داستان‌هایم نگرانم می‌کند. *خراسان روزنامه صبح ایران*. ۷ خرداد ۱۳۹۰، ۱۷۸۴۶، ص. ۷.
- سادات شریفی، فرشید (۱۳۹۲). بررسی سبک‌شناختی آثار داستانی مصطفی مستور در فرشید سادات شریفی. *سعی بر مدار اندوه: گفتارهایی درباره‌ی آثار داستانی مصطفی مستور*. تهران: به‌نگار، ص. ۲۴۹-۲۷۲.
- سادات شریفی، فرشید (۱۳۹۲). *سعی بر مدار اندوه: گفتارهایی درباره‌ی آثار داستانی مصطفی مستور*. تهران: به‌نگار.
- عباس‌پور، مرادحسین (الف ۱۳۹۲). در جستجوی وضعیت مطلوب منطقی ممکن. در فرشید سادات شریفی. *سعی بر مدار اندوه: گفتارهایی درباره‌ی آثار داستانی مصطفی مستور*. تهران: به‌نگار، ص. ۱۶۲-۱۶۸.
- عباس‌پور، مرادحسین (ب ۱۳۹۲). در سیال‌ی زندگی. در فرشید سادات شریفی. *سعی بر مدار اندوه: گفتارهایی درباره‌ی آثار داستانی مصطفی مستور*. تهران: به‌نگار، ص. ۳۹-۴۳.
- علایی، کیارنگ (۱۳۹۲). کشتار گوجه‌ها، سلاخی کاهوها. در فرشید سادات شریفی. *سعی بر مدار اندوه: گفتارهایی درباره‌ی آثار داستانی مصطفی مستور*. تهران: به‌نگار، ص. ۶۱-۶۷.
- مصطفی مستور در نشست نقد آثارش: نوشتن داستانی که مخاطب نتواند بفهمد، غیراخلاقی است. خبرگزاری دانشجویان ایران "ایسنا". ۲ اسفند ۱۳۸۷. بازیابی ۲۵ مهر ۱۳۹۶، از

[http://www.isna.ir/news/۸۷۱۲-۰۰۴۹۴/%D۹%۸۵%D۸%B۵%D۸%B۷%D۹%۸۱%D۹%۸A-](http://www.isna.ir/news/۸۷۱۲-۰۰۴۹۴/%D۹%۸۵%D۸%B۵%D۸%B۷%D۹%۸۱%D۹%۸A-%D۹%۸۵%D۸%B۳%D۸%AA%D۹%۸۸%D۸%B۱-%D۸%AF%D۸%B۱-%D۹%۸۶%D۸%B۴%D۸%B۳%D۸%AA-%D۹%۸۶%D۹%۸۲%D۸%AF-%D۸%A۲%D۸%AB%D۸%A۷%D۸%B۱%D۸%B۴-%D۹%۸۶%D۹%۸۸%D۸%B۴%D۸%AA%D۹%۸۶-%D۸%AF%D۸%A۷%D۸%B۳%D۸%AA%D۸%A۷%D۹%۸۶%D۹%۸A-%D۹%۸۳%D۹%۸۷-%D۹%۸۵%D۸%AE%D۸%A۷%D۸%B۷%D۸%A۸-%D۹%۸۶%D۸%AA%D۹%۸۸%D۸%A۷%D۹%۸۶%D۸%AF)

[%D۹%۸۵%D۸%B۳%D۸%AA%D۹%۸۸%D۸%B۱-%D۸%AF%D۸%B۱-](#)

[%D۹%۸۶%D۸%B۴%D۸%B۳%D۸%AA-%D۹%۸۶%D۹%۸۲%D۸%AF-](#)

[%D۸%A۲%D۸%AB%D۸%A۷%D۸%B۱%D۸%B۴-%D۹%۸۶%D۹%۸۸%D۸%B۴%D۸%AA%D۹%۸۶-](#)

[%D۸%AF%D۸%A۷%D۸%B۳%D۸%AA%D۸%A۷%D۹%۸۶%D۹%۸A-%D۹%۸۳%D۹%۸۷-](#)

[%D۹%۸۵%D۸%AE%D۸%A۷%D۸%B۷%D۸%A۸-](#)

[%D۹%۸۶%D۸%AA%D۹%۸۸%D۸%A۷%D۹%۸۶%D۸%AF](#)

مستور، مصطفی (۱۳۸۹). *استخوان خوک و دست‌های جدّامی*. تهران: چشمه.

_____ (۱۳۹۰). *تهران در بعد از ظهر*. تهران: چشمه.

_____ (۱۳۸۲). *چند روایت معتبر: مجموعه‌ی داستان کوتاه*. تهران: چشمه.

_____ (۱۳۸۹). *عشق روی پیاده‌رو*. اهواز: رسش.

_____ (۱۳۹۱). *من گنجشک نیستم*. تهران: مرکز.

مصطفی مستور. ۱۹ ژوئیه‌ی ۲۰۱۷. بازیابی ۳۰ خرداد ۱۳۹۶، از

https://fa.wikipedia.org/wiki/%D۹%۸۵%D۸%B۵%D۸%B۷%D۹%۸۱/DB%۸C_%D۹%۸۵%D۸%B

[۳/D۸%AA%D۹%۸۸/D۸%B۱](#)

نجومیان، امیرعلی (۱۳۹۱). *عشق متنی: تجربه‌ی عشق در کتاب عشق روی پیاده‌رو نوشته‌ی مصطفی مستور*. فصلنامه-

ی علمی- پژوهشی نقد ادبی. ۵ (۱۸). ص. ۹۷-۱۱۷.

نعیمی، زری (۱۳۸۵). *داستان مذهبی مدرن: "پدیده" ای از نوعی دیگر (بررسی و نقد مجموعه آثار مصطفی مستور)*. ماهنامه‌ی

جهان کتاب. ۱۱ (۵-۷). ص. ۱۶-۲۱.